

بوستان سعدی

شرف‌الدین مصلح‌بن عبدالله سعدی شیرازی

www.ketab.ir

انتشارات هزار معنا

تهران - ۱۳۹۳

سرشناسه: سعدی، مصلح بن عبدالله، ۹۶۹۱ق
عنوان و نام پدیدآور: بوستان سعدی/مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی؛
براساس نسخه محمدعلی فروغی
مشخصات نشر: تهران: هزار معنا، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری: ۲۱۵ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۳۰-۰۹-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیا
موضوع: شعر فارسی - قرن ۷ق.
شناسه افزوده: فروغی، محمدعلی، ۱۲۵۴ - ۱۳۲۱، مصحح
رده بندی کنگره: T ۱۳۹۲ PIR5۲۰۴
رده بندی دیویی: ۸۵۱/۳۱
شماره کتابشناسی: ۳۵۲۳۷۶۸

انتشارات هزار معنا
تهران: میدان انقلاب، خیابان وحید نظری، بین و فخرآزی، کوچه فرزانه، پلاک ۱۱، واحد ۶
تلفن: ۶۶۴۸۰۰۷۷

بوستان سعدی
شرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی
براساس نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی

ناشر: انتشارات هزار معنا
ناظر چاپ: مهدی آشتیانی
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۳۰-۰۹-۲ - 978 - 600 - 7530 - 09 - 2 ۰۰۰۹۷۸

قیمت: ۵۵۰۰ تومان

فهرست

۵	مقدمه
۱۳	شیباجه
۱۶	سپیدایش نبی صلی الله علیه و آله
۱۸	سبب نظم کتاب
۱۹	مدح باب اولین - بیان زندگی
۲۲	مدح سعد بن ابی کربن - مدح
۲۵	باب اول - در بیان تدبیر و رأی
۷۷	باب دوم - در احسان
۱۰۷	باب سوم - در عشق و مستی و نور
۱۲۹	باب چهارم - در تواضع
۱۵۹	باب پنجم - در رضا
۱۷۱	باب ششم - در قناعت
۱۸۳	باب هفتم - در عالم تربیت
۲۱۱	باب هشتم - در شکر بر عافیت
۲۲۷	باب نهم - در توبه و راه صواب
۲۴۷	باب دهم - در مناجات و ختم کتاب

مقدمه

همان‌طور که می‌دانند که شیخ سعدی شیرازی گذشته از قصاید و غزلیات بی‌نظیری که بر خود بیادگار گذاشته است، دو کتاب یکی به نثر موسوم به «گلستان» و یکی به نظم معروف به «بوستان» به نگارش آورده است که شاید بتوان گفت تنها در زبان فارسی بلکه در هیچ زبانی از جهت فصاحت و بلاغت، زیبایی و دلربایی و حکمت و معرفت مثل و مانند ندارد. منظور ما از اینجا این نیست که در ستایش آثار جاویدانی شیخ اجل قلم فرسایی کنیم بلکه گمراهییم که برای ادای این وظیفه قدرت بیانی مانند آنکه خود شیخ بزرگوار داشته است باید، و کسی که آن توانایی ندارد دست بردنش به این کار نشاید.

غرض این است که در سال این ۱۳۵۶ هجری قمری که هفتصد سال تمام از تاریخ تصنیف «گلستان» گذشته و «بوستان» هم اندکی پیش از «گلستان» به نظم درآمده است، شایسته بود که فارسی زبانان از ظهور این دو کتاب - که در تاریخ ادبیات ایران بجز نظم کتاب «شاهنامه» فردوسی و «مثنوی» مولانا جلال‌الدین، هیچ واقعه به آن اهمیت نیست - شایسته که و سرفرازیها نمایند، و الحق آن اندازه که در توانایی ایرانیان بود، خوشتر آن نکردند و جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف نیز از تشویق و مساعدت در این راه دریغ نفرمودند و من جمله از اینجانب که خود را ریزه‌خوار خوات نعمت بیدریغ سعدی می‌دانم، یعنی بهترین ساعتی

عمر خود را در مصاحبت آن یگانه سخنور پر معرفت گذرانیده‌ام، تقاضا کردند که به تهیه نسخه معتبری از «گلستان» دست ببرم و سپس نسبت به «بوستان»، و اگر ممکن شود برای آثار دیگر افسح المتکلمین همین وظیفه را انجام دهم.

ایجناب این وظیفه دلپذیر را بجان و دل بر عهده گرفتم و نسخه «گلستان» در بهار این سال، به شرحی که در دیباچه آن کتاب نگاشته‌ام، به پایان رسانیدم و انجمن چاپ درآمد.

این کتاب «بوستان» را برای ارادتمندان شیخ تحفه می‌آوریم و برای آگاهی به طبع می‌کنیم که در ترتیب این نسخه هم تقریباً همان روش تنظیم «گلستان» را برگزیده‌ایم، با این تفاوت که چون «بوستان» مانند «گلستان» در دست و پای همه کس نیفتاده و مقید به قیود شعری بوده است، کمتر دستخوس تصرفات و تصرفات عمدی گردیده است و باین واسطه مجبور نبودیم یک نسخه را اصل و بقیه را از آن نسخه بدلها از نسخه‌های مخصوص بر آن استخراج کنیم، نسخه‌های متعدد از قدیم و متوسط و جدید در پیش گذاشتیم. از سه چهار نسخه که کهنه‌تر از همه بودند متابعت کردیم، و اختلافاتی را که قابل ذکر دانستیم در ذیل صفحات آوردیم، و آنچه از ذوق و سلیقه خود دانستیم جایز دانستیم این بود که در نسخه‌های کهنه موجود آنچه را با ذوق خود موافق یافتیم متن قرار دادیم و باقی را نسخه بدل کردیم، جز در جاهایی که موافقت یا اکثریت نسخه‌های کهنه معتبر بود که در آن موارد ذوق خود را حکم ناساخته از آن نسخه‌ها کاملاً متابعت نمودیم. سپس در مقابله با نسخه‌های درجه دوم، اگر نکاتی در خور توجه یافتیم با قید اینکه «در نسخه‌ای متأخر چنین است» آنها را در حاشیه آوردیم و برای اینکه از هیچ دقت و اهمی فریادگذار نشده باشد، اختلافات قابل توجه را که در نسخه‌های

جایی دیده شد نیز در حاشیه فید کردیم. و بعضی اشعار را که در بعضی نسخه‌های متأخر مشاهده می‌شود و در نسخه‌های کهنه نیست با آنکه قریب به یقین است که لحنی است احتیاطاً در حاشیه آوردیم که زمین نرود.

تصرف دیگر که در چگونگی طبع کتاب کرده‌ایم در عناوین است چون بسیاری از جاها تنظیم‌کنندگان نسخه‌ها عنوان حکایت قرار دادند در صورتی که قصه و حکایتی نیست. و در جاهای بسیار دیگر همین قدر که مطالب اندکی تغییر می‌کند لازم دانسته‌اند عنوان‌ها درست کنند از قبیل «گفتار...» «...» «...» یا «وله ایضاً» و امثال آنها. پس چون نه نسخه‌ها درین عین می‌ماند و نه می‌توان دانست که شیخ سعدی خود چه عنوان‌ها کرده بود است و شاید که اصلاً جز باب‌ها هیچ فصل و جدایی در مطالب معین نشده است. بنابر این گذاشتیم که عناوین باب‌های ده‌گانه را به همان عبارات که شیخ در دیباچه کتاب نظم فرموده است اختیار کنیم. و در درون باب‌ها هر جا که حقیقتاً قصه و داستانی است حکایت عنوان کردیم و هر جا داستان نیست و مطلب تغییر می‌کند عنوانی اختیار ننموده بوسیله ستاره مطالب را از یکدیگر جدا ساختیم. در اینجا به مناسبت آگاهی می‌دهیم که در هر یک از نسخه‌های کهنه اسم «بوستان» برای این کتاب دیده نمی‌شود و همه آن را «سعدی‌نامه» می‌نامند چنان که گویی شیخ اجل خود اسمی برای این کتاب اختیار ننموده و باین جهت نسخه‌کنندگان قدیم آن را «سعدی‌نامه» نامیدند. از آن اهل ذوق اسم «بوستان» را بقرینه «گلستان» برای این کتاب اختیار کرده‌اند و چندان بی‌مناسبت هم نبوده است.

اما نسخه‌هایی که برای تهیه و تنظیم این کتاب ما بوده بسیار و از آن جمله است: نسخه متعلق به لردگرینوی که در موزه انگلستان

عکس برداری شده و تاریخ کتابت آن سال ۷۲۰ هجری است و همان است که نسخه «گلستان» را نیز همراه دارد و در تنظیم آن کتاب هم مورد استفاده بوده است. این نسخه که به خط نسخ خوانا نوشته شده با اینکه از اشتباه کتابتی خالی نیست تمام و کمال و بی عیب و در نهایت اعتبار و صحت است و محل اعتنای تام ما بوده است. «کلیات» متعلق به دانشمند محترم آقای دکتر محمدحسین لقمان ادهم (لقمان الدوله) که متضمن قسمت غزلیات و تقریباً دو ثلث «بوستان» است. این نسخه در رمضان ۱۳۱۸ به خط نسخ کتابت شده و کاتب در پایان طیبات تصریح کرده که از روی نسخه اصلی خط سعدی استنساخ نموده و هر چند اشتباهات کتابتی آن بشارت بسازند است چون قدیمی ترین نسخه ای است که ما بدان دسترسی یافتیم و کاتب آن یقیناً زمان شیخ اجل را درک کرده است در آن مقدار از «کلیات» شامل است ارزش و اعتباری بسزا دارد. نسخه کتابخانه هند گلستان که در آن عکسبرداری شده و تاریخ کتابت آن ۷۲۸ هجریست، و این نسخه «گلستان» آن تمام و اعتبار آن نیز مورد توجه است و «گلستان» نیز همراه این نسخه بوده و از آن استفاده کرده ایم. «کلیات سعدی» متعلق به کتابخانه دانشمند محترم آقای حاج حسین آقاملک که تاریخ کتابتش معلوم نیست ولی سبک تحریر و طرز تدوین غزلیات می نماید که در حدود نیمه مائه هشتم نوشته شده و نسخه ای است قدیمی و معتبر. در موقع تنظیم «گلستان» نیز این نسخه مورد استفاده ما بوده و شرمندeh ایم که اظهار امتنان از مساعدت های ایشان در آن موقع از قلم افتاد، در عوض وظیفه خود می دانیم که از اقامه معرفت پرورانه بزرگی که اخیراً نموده و کتابخانه نفیس خود را که شامل پهل هزار جلد کتاب گرانبها می باشد برای استفاده عامه وقف کرده اند یاد کرده طالبان دانش را به بشارت این جوانمردی مسرور سازیم.

«کلیات» آقای حاج عبدالحسین بحرانی که بوسیله وزارت معارف به آرامگاه سعدی اهداء کرده‌اند. تاریخ کتابت آن معلوم نیست ولی از قرائن برمی آید که در او «آخر ماه هشتم نوشته شده. این نسخه «گلستان» را مصنفاً ندارد و از «بوستان» هم که مورد استفاده و مراجعه بوده چنین برمی آید که بعضی حکایات و اشعار را عمداً حذف کرده‌اند.

«کلیات» آقای صادق انصاری عضو وزارت معارف که در ۷۹۴ هجری کتابت شده و در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که «بوستان» این نسخه صحیح‌تر از «گلستان» بود و بیشتر مورد استفاده واقع گشت.

«کلیات» آقای عبدالدین نصیری که نسبت به آن در مقدمه «گلستان» اظهار نظر کرده است. نسخه‌ها که برشمردیم در مائه هشتم نوشته شده و غیر از اینها نسخه‌های دیگر در اختیار ما بود که اختیار و صحت آنها نیز قابل توجه و از آنجا که است: «کلیات» خطی که ماده تاریخ کتاب آن «خیر الکلام» است «۱۳۰۳» هجری.

«کلیات» خطی که در سال ۱۳۰۳ هجری نوشته شده است. «بوستان» بخط سلطان علی مشهدی کاتب. و این سه نسخه نیز از کتابخانه آقای حاج حسین آقاملک می‌باشد.

نسخه گراور شده «بوستان» بخط میرعماد معتمدی که در سال ۱۳۰۳ هجری گذشته از این‌ها بیش از ده نسخه خطی و چاپی موجود است. تبریز و طهران و هندوستان) در دسترس ما بوده و در مواقع لازم در دسترس و مطالعه آنها کوتاهی نشده است.

از مراجعه دقیق باین نسخه‌ها چنین استنباط می‌شود که در سال ۱۳۰۳ هجری شیخ اجل «بوستان» را سروده نسخه‌هایی از آن استنساخ کرده‌اند و آنرا در یافته، سپس خود او در این کتاب تجدید نظر فرموده و بعضی اشعار و کلمات را تغییر و تبدیل داده است، و چنین می‌نماید که نسخه‌های قدیمی

معتبر که در دست ماست (گذشته از اختلافات جزئی که از تصرفات کُتاب است) از روی دو نسخه اصلی استنساخ شده، با فرض اینکه نسخه دومی «بوستان» پس از تجدید نظر شیخ بزرگوار انتشار یافته باشد، و نسخه لردگرینوی و نسخه آقای دکتر لقمان ادهم نماینده این دو تحریر «بوستان» می‌توانند بود و اگر آنها را اصل و در دو طرف قرار دهیم بیشتر نسخه‌های دیگر با یکی از این دو نسخه موافقت دارند. و این احتمال که اختلاف مهم که در نسخه‌های «بوستان» دیده می‌شود غالباً از تصرف خود شیخ است این فکر را نیز تولید می‌کند که شاید در «گلستان» نیز چنین رابطه‌ای باشد. بعضی از اختلافات که در نسخه‌های کهنه معتبر آن کتاب دیده می‌شود بدین خود شیخ صورت گرفته باشد.



در خاتمه با کمال مسرت اظهار می‌شود که در تهیه این نسخه نیز آقای حبیب یغمایی که در مسکن «گلستان» شرح مساعی ایشان را متذکر شده‌ایم با اینجانب دستکاری جزئی و از تحمل هیچگونه زحمت و اهتمامی در این راه دریغ ننمودند و بعلاوه فهرست حکایات و اسامی اعلام و جدولی از لغات و جملات «بوستان» تهیه نمودند که محض مزید فائده کتاب به آخر آن ملحق ساخته‌ایم.

امتان اینجانب از آقای حبیب یغمایی و همچنین از اسعاف پرورانی که نسخه‌های گرانهای خود را در اختیار ما گذاشتند و سرانجام این کار موفق کردند وظیفه‌ایست که با کمال خرسندی ادا می‌کنیم.

محمد علی فرعی

دیماه ۱۳۱۶

دیباجه

حکیم سخن در زبان آفرین^۱
 کریم خطا بخش پوزش پذیر
 بهر در که شد هیچ عزت پذیر
 بدرگاه او بر زمین نیاز
 نه عذرآوران را برانند بجور
 چو باز آمدی ماجرا در نوشت
 پر بیگمان خشم گیرد بسی^۲
 بیگانگانش برانند ز پیش
 عزیزش ندارد خداوندگار
 بفرسنگ بگریزد از تو رفیق
 شو خشمگین^۳ کش از وی بری
 بعضی را ز زبیر کس نیست
 گنه بیند و بد در بوشد بحلم
 برین خوان یغمیه دم بدم دوست
 که^۴ از دست قهرش مار بافت ؟
 غنی ملکش از طاعت و اس

بنام خداوند جان آفرین
 خونسرخشده دستگیر
 عزیزی که هرگز عشق سربتافت
 سر پندش جان فدای دنفراز
 نه گردنکش را بگیرد بفرور
 وگر خشم گیرد ز کردار نش
 اگر با پدر جنگ جوئی کی
 وگر خویش راضی نباشد ز خویش
 وگر بنده چابک نباشد بکار
 وگر بر رفیقان نباشی شفیق
 وگر ترک خدمت کند لشکری
 ولیکن خداوند بالا و پست
 دو گونش یکی قطره از بحر علم
 آدیم زمین سفره عام اوست
 اگر بر جفا پیشه بشتافتی
 بری ذاتش از تهمت ضد و جنس

۱- در یکی از نسخه ها چنین است

به نام خدایی که جان آفرید سخن گفتن اندر زبان آفرید

۲- بگردار. ۳- این بیت و بیت بعد در بعضی از نسخه ها نیست. ۴- گردن. ۵- کی.

بنی آدم و مرغ و مور و مگس
 که سیمرغ در قاف قسمت^۱ خورد
 که دارای خلقت و دانای راز^۲
 که ملکش قدیمست و ذاتش غنی
 یکی را بخاک اندر آرد ز تخت
 گلیم شقاوت یکی در برش
 گروهی بر آتش برد ز آب نیل
 و اینست توقیع فرمان اوست
 همو پرده پوشد بالای خود
 بمانند کزوبیان صَمِّ بکم
 عزازیل گوید نصیی برم
 بزرگان نهاده بزرگی ز سر
 تضرع کنان را بدعوت مجیب
 بهر اراد ناگفته لطفش^۳ خبیر
 ندانند دیوان^۴ روز حسیب
 نه بر حرف او جای انگشت کس
 کعبه قضا در رحم نقشبند
 روان کس و بنهاد گیتی بر آب
 فرو کس و بنهاد امنش میخ کوه
 که کردست بر صورتی
 گل و لعل در شاخ برده رنگ
 ز صلب اوفتد نعلهای بر شرم
 وزین صورتی سرو داد کند
 که پیدا و پنهان بنزدش یک

پرستار امرش همه چیز و کس
 چنان پهن خوان کرم گسترده
 لطیف کرم گستر کارساز
 مرو را رسد کبریا و منی
 یکی را بسر برنهد تاج بخت
 کلاه سعادت یکی بر سرش
 گلستان کند آتشی بر خلیل
 بر آتش بنور احسان اوست
 پس پرده بیند عمل های بد
 بتهدید سر بر سر تیغ حکم
 و گر در قفس یک صفتی کرم
 بدرگاه لطیف برار کش بر
 فروماندگان را بر صفتی
 بر احوال نابوده علم و سیر
 بقدرت نگهدار بالا و شایر
 نه مستغنی از طاعتش پشت کس
 قدیمی نکوکار نیکی پسند
 ز مشرق بمغرب مه و آفتاب
 زمین از تب لرزه آمد ستوه
 دهد نطفه را صورتی چون پری
 نهد لعل و پیروزه در صلب سنگ
 ز ابر افکند قطره های^۵ سوی یم
 از آن قسطره لوگوی لالا کند
 برو علم یک ذره پوشیده نیست

۱- روزی. ۲- این بیت در بعضی از نسخ نیست. ۳- باقوال ناگفته معش.

۴- دیوان و. ۵- قطعه ای.

اگر چند بیدست و پایند و زور
که داند جز او کردن از نیست هست
وز آنجا بحرای محشر برود
فرو مانده از^۱ کنه ماهیتش
بصر منتهای جمالش نیافت
نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
که پیدا نشد تخته‌ای بر کنار
که دهشت گرفت آستینم که قم
قیاس تو بر وی نگردد محیط
نه فکرت بغور صفاتش رسید
نه در کنه بیچون سبحان رسید
بلا اخصی از تک فرو مانده‌اند
که جاها سپر باید انداختن
ببندند بر وی دَر بازگشت
که داروی بیهوشیش در دهند
یکی بدها باز و پر سوختست
رگ برون نبرد
که گشتی برون
نخست با مدنی پی کنی^۲
صفایی بستن حاصل کنی
طلبکار عهد الیوم کند
وز آنجا ببال محشر برود
نماند سراپرده ایستادن
عنانش بگیرد تحیر که بید

مهیّا کن^۱ روزی مار و مور
بامرش وجود از عدم نقش بست
دگر ره بکتم عدم در برد
جهان متفق بر السهیتش
بشکر ماورای جلالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پُرد مرغ و هم
درین ورطه کشتی فرو شد هزار
نه شایسته هم درین سیر گم
محالست علم ملک بر بسیط
نه ادراک درین ذاتش رسید
توان در بلاغت بحر رسید
که خاصان درین رفیق را ندانند
نه هر جای مرکب توان یافت
وگر سالکی محرم نیست
کسی را درین بزم ساغر دهد
یکی باز^۳ را دیده بردوختست
کسی ره سوی گنج قارون نبرد
بمردم درین موج دریای خون
اگر طالبی کاین زمین طی کنی
تأمل در آیینه دل کنی
مگر بویی از عشق مستت کند
بپای طلب ره بدانجایی
بدرّد یقین پردهای خیال
دگر مرکب عقل^۴ را پویه نیست

۱- کد. ۲- در. ۳- راز. ۴- نیاورد. ۵- این بیت در بیشتر نسخه‌ها نیست.
۶- وهم. ۷- ایست.

درین بحر جز مرد راعی نرفت
کسانی کزین راه برگشته‌اند
خلاف پیمبر کسی ره گزید
مپندار سعدی که راه صفا
گم آن شد که دنبال داعی نرفت
برفتند بسیار و سرگشته‌اند
که هرگز بمنزل نخواهد رسید
توان رفت جز بر پی مصطفی

ستایش پیغمبر صلی الله علیه و آله

کریم الشجایا جمیل الشیم
امین خدا مهبط جبرئیل
امام الهدی صدر دیوان حشر
همه نوره‌ها پرتو نور اوست
قسیم جسم و نسیم و نسیم
کتبخانه چند ملت بهشت
بمعجز میان قمر زد دو نیم
تزلزل در ایوان کسری فتاد
ساعراز دین آب عزّی ببرد
که تریه و انجیل منسوخ کرد^۱
تمنّی این جاه از ملک درگذشت
که بر بدره جبریل ازو بازماند
که ای ملک خبی برتر خرام
عنانم ز صاحب چرا تافتی
بماندم که میری در نماز
فروغ تجلی بسپرد بر دم
که دارد چنین سیم پیر
عملیک السلام ای نور
بر اصحاب و بر پیروان تو باد

کریم الشجایا جمیل الشیم
امین خدا مهبط جبرئیل
شفع الوی خواجه بعث و نشر
کلیمی چه شک طور اوست
شفیع مهبط نسیم کریم
یتیمی که نا بهره^۱ چون درست
چو عزمش بر آهینک شمس بزم
چو صیتش در افواه مسلک داد
به لاقامت لات بشکست خد
نه از لات و عزّی برآورد گرد
شبی برنشست از فلک برگذشت
چنان گرم در تیه قربت براند
بدو گفت سالار بیت الحرام
چو در دوستی مخلصم یافتی
بگفتا فراتر مجالم نماند
اگر یکسر موی برتر پرم
نماند بمعصیان کسی در گرو
چه نعت پسندیده گویم ترا
دورد ملک بر روان تو باد

عمر پنجه بر پیچ^۱ دیو مُرید
چهارم علی شاه دلدل سوار
که بر قولم ایمان کنم خاتمه
من و دست و دامان آل رسول
ز قدر رفیعت بدرگاه حسی
بمهمان دارالسلامت طفیل
زمین بوس قدر تو جبریل کرد
تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل
دگر هر چه موجود شد فرع تست
که والا^۲ تری از آنچه من گویمت
شنای تو طه و یس بست
علیک الصلوة ای نبی السلام

نخستین ابوبکر پسر مُرید
خردمند عثمان تب زنده دار
خدایا بحق بنی فاطمه
اگر دعوتم رد کنی، ورقبُول
چونم گردد ای صدر فرخنده پی
که باشند مشتی گدایان خیل
خدایت ثنا گفت و تجلیل کرد
لند بکشیش قدرت خجل
تو بل بود آمدی از نخست
ندانم کدام من سخن گویمت
ترا عزیزتر از منم که بست
چه وصفت کند سدی ز تمام

باب دهم کتاب

بسر بردم ایام با هر کسی
زهر خرمی خوشه‌ای یافتم
دیدم که رحمت برین خاک باد
بر پیچم خاطر از شام و روم
تهیدس بخت سوی^۴ دوستان
بسر دوستان از غم فانی برزند
سخنهای شیرین از آن ده هست
که ارباب معنی بکلام برند
بسر و ده در از تربیت کاظم
نگهبانی خلق و ترس خدای
که منعم^۵ کند فضل حق را سپاس

در اقصای عالم^۳ بگشتم سر
تسمتع بهر گوشه‌ای یافت
چو پاگان شیراز خاکی نهاد
تسولای مردان این پاک بوم
دریغ آمدم ز آنهمه بوستان
بدل گفتم از مصر قند آورند
هراگر تهی بود از آن قند دست
نه قندی که مردم بصورت خورند
چو این کاخ دولت بپرداختم
یکی باب عدلست و تدبیر و رای
دوم باب احسان نهادم اساس

نه عشقی که بندگان بر خود بزور
ششم ذکر مرد قناعت‌گزین
بهشتم در از شکر بر عافیت
دهم در مناجات و ختم کتاب
بتاریخ فرخ میان دو عید
که پر دُر شد این نامبردار گنج
هموز از خجالت بزانو سرم^۱
درخت بلندست در باغ و پست
خردمند نشنیده‌ام عیبجوی
بناچار خشوش بود در میان
کرم کارفرما و خشوش^۲ بیوش
بسدریوزه آورده‌ام دست پیش
بدان را بنیکان ببخشد کریم
بی‌خلق جهان آفرین کار کن
مردی که دست از تعنت بدار
چو مشکست بی‌قیمت اندرختن
غایت م، عیب مستور بود
بشیرینی و فلفل بهندوستان
چو باز شکر کی استخوانی دروست

سوم باب عشقست و مستی و شور
چهارم تواضع، رضا پنجمین
بهشتم در از عالم تربیت
نهم باب توبه است و راه صواب
بهر همایون و سال سعید
ششصد فزون بود پنجاه و پنج
بماندست با دامنی گوهرم
که در لث صدف نیز هست
الا ای خدای پاکیزه خوی
قباک بر سر من گر پرنیان
توگر پیرینی بیایو بجوش
ننازم بمرمیه فضل چه بش
شنیدم که در روز امید بزم
تو نیز از بدی بینیم بستان
چو بیتی پسند آیدت از هنر
همانا که در فارس انشاء من
چو بانگ دهل هولم از دور بود
گل آورد سعدی سوی بوستان
چو خرما بشیرینی اندوده پوست

مدح ابوبکر بن سعد بن زنگی

سرِ ممدحت پادشاه زنگی بود
مگر باز گویند صاحب‌الادب
در ایام ابوبکر بن سعد بود
که سید بدوران نوشین روان

مراطبع ازین نوع خواهان نبود
ولی نظم کردم بنام فلان
که سعدی که گوی بلاغت ربود
سزد گر بدورش بنازم چنان

۱- این بیت و بیت بعد در بعضی نسخه‌ها نیست. ۲- حشوم.

نیامد چو بویگر بعد از عمر
بدوران عدلت بنواز ای جهان
ندارد جزین کشور آرامگاه
حوالیه من گل فج عمیق
که وقفت بر طفل و درویش^۱ و پیر
که نهاد بر خاطرش مرهمی
خدایا امید که دارد بر آر
هنوز از تواضع سرش بر زمین
ز گردنفرزان تواضع نکوست
ز بر دست افتاده مرد خداست
که صیت کرم در جهان میرو
ندارد جهان تا جهانست یار
که نالد ز بیداد سر پنجه ای
فردون با آن شکوه این ندید
نه دست ضعیفان بجاهش قویست
که الهی نیندیشد از رستمی
که اندر از گردش آسمان
نشد شایسته کس از روزگار
پس از تو بدان سر انجام خلق
که تاریخ سعادتی را ایام تست
درین دفتر تذکر جاری هست
ز پیشینگان سیرت آموختند
سبق بردی از پادشاهان پیش
بکرد از جهان راه یاجوج
نه رویین^۲ چو دیوار اسکندرست

جهانبان دین پرور دادگر
سر سر فرازان و تاج بهان
گر از فتنه آید کسی در پناه
فطوی لباب کبیت العتیق
ندیدم چنین گنج و ملک و سریر
نیامد برش در دناک^۳ غمی
طبلکار خیرست اسیدوار
ملک و پادشاه آسمان برین
گداز تو جمع کند خوی اوست
اگر زیر دشتی خند چه خاست^۴
نه ذکر جلیلش نمی میرود
چونوی خردمند از خیزاد
نسبیتی در ایام او نه خاست
کس این رسم و ترتیب و آیین
از آن پیش حق پایگاهش قویست
چنان سایه گسترده بر عالمی
همه وقت مردم ز جور زمان
در ایام عدل تو ای شهریار
بعهد تو می بینم آرام خلق
هم از بخت فرخنده فرجام تست
که تا بر فلک ماه و خورشید هست
ملوک از نکونامی اندو ختند
تو در سیرت پادشاهی خویش
سکندر بدیوار رویین و سنگ
ترا سد یاجوج کفر از زرست

سپاست نگشاید زبانش مباد
که مستظهرند از وجودت وجود
نگنجد درین تنگ میدان کتاب
مگمر دفتری دیگر املا کند
همان بنه که دست دعا گستر
جهان آفرینت نگهدار باد
زوال اختر دشمنت سوخته
وز اندیشه بر دل غبارت مباد
پریشان کند خاطر عالمی
ز مُلکت پراکندگی دور باد
بداندیش را دل چو تدبیر سست
دل و دین و اقلیمت آباد باد
دگر هر چه گویم فسانست و باد
که توفیق خیرت بود بر مزید
نه چون تو خلف نامبردار گرد
که جانش براوجست و جسمش بخاک
سقطت که باران رحمت ببار
فکری یسار، سعد بوبکر باد

زبان آوری کاندین امن و داد
زهی بحر بخشایش و کان جود
برون بنیم اوصاف شاه از حساب
گر آنجمله را سعدی انشا کند
فرماندم از شکر چندین کرم
نهانت بکام و فلک یار باد
بلند اخترت عالم افروخته
نیم از روزگار ت مباد
کدام خبر خاطر پادشاهان غمی
دل و تسلیت و معذور باد
تنت باد پیوسته چون در دست
دورنت بستاید حق آباد باد
جهان آفرین بر نور محمد کرد
همینت بس از کردار مایید
نرفت از جهان سعد زنگی بدست
عجب نیست این فرع از اصل^۱ پاک
خدایا بر آن تربت نامدار
گر از سعد زنگی مثل ماند یاد

مدح سعدبن ابی بکر بن سعد

بدولت جوان بیدار پیر
ببازو دلیبر و ببدل پوشش
که رودی چنین پروردگار
بسرقت محفل ثریا ببرد
سمر شهریاران گسردنفر از

جوان جوانبخت روشن ضمیر
بمدانش بزرگ و بهمت بلند
زهی دولت مصادر روزگار
بدست کرم آب دریا ببرد
زهی چشم دولت بروی تو باز

نه آن قدر دارد که یکدانه در
که پیرایه سلطنت خانه‌ای
بسیر هم از آسیب چشم بدش
بتوفیق طاعت گرامی کنش
مرادش ببدنیا و عقبی بر آر
وز اندیشه بر دل^۳ گزندش^۴ مباد
پسر نامجوی و پسر نامدار
که باشند بدخواه این خاندان
زهی ملک و دولت که پاینده باد
چه خدمت گزارد زبان سپاس
که آسایش خلق در ظل اوست
بتوفیق طاعت دلش زنده‌دار
سرش سبز و رویش برحمت سفید
اگر صدق داری بسیار و بیا
گو حقگوی و خسرو حقایق شنو
نهی زیر پای قزل ارسلان
گو روی سلاص بر خاک نه
که نیست جاده راستان
کلاه خاوندی از سر بنه
چو درویش پیش پیرانگر بنال
چو درویش مخلص آرد روش
توانا و درویش پرویش
یکی از گدایان این مردم^۵

صدف را که بینی ز در دانه پر
تو آن در مکنون یک دانه‌ای
نگهدار یا رب بچشم^۱ خودش
خدایا در آفاق نامی کنش
می‌شمش در انصاف و تقوی بدار
هم از دشمن نایسندش^۲ مباد
بهشتی درخت آورد چون تو بار
آن که از حیر بیگانه دان
زهی این بشر زهی عدل و داد
نگنجد در محقق در قیاس
خدایا تو این شاه درویش دوست
بسی بر سر جلال پادشاه
بسر و منب دارش درخت ابرو
براه تکلف مروت با
تو منزل شناسی و شه راه
چه حاجت که نه کرسی آسمان
مگو پای عزت بر افلاک نه
بطاعت بنه چهره بر آستان
اگر بنده‌ای سر برین در بنه
بدرگاه فرمانده قوال جلال
چو طاعت کنی لبس شاهی می‌پوش
که پروردگارا^۶ توانگر تویی
نه کشور خدایم نه فرماندهم

۱- در نسخه‌های قدیم «بچشم» نوشته شده اگرچه معنی آن آشکار نیست نسخه‌های تازه‌تر

«بلطف» و «بفضل» نوشته‌اند. ۲- ناپسندت. ۳- ز دوران گیتی. ۴- گردنت.

۵- نه. ۶- پروردگار.

۷- در بعضی از نسخ پس از این بیت :

وگر نه چه خیر آید از من به کس^۱
اگر میکنی پادشاهی بروز
تو بر آستان عبادت سرت
خداوند را بنده حق گزار
حقیقت شناسان عین الیقین
همی رانند رهوار و ماری بدست
بدین ره که رفتی مرا رهنمای
نگین سعادت بنام تو شد
و گر پیل و کرکس، شگفتی مدار^۲
که گردن نیپیچید ز حکم تو هیچ
خدایش نگهبان و یاور بود
که در دست دشمن گذارد ترا
بنه گام و کامی که داری بیاب
که گفتار سعدی پسند آیدش

تو برخیز و نیکی دهم دسترس
دعا کن بشب چون گدایان بسوز
کمر بسته گردنکشان بر درت
زهی بسندگان را خداوندگار
حکایت کنند از بزرگان دین
به صاحب دلی بر پلنگی نشست
یکی گفتش ای مرد راه خدای
چه کردی که دژنده رام تو شد
بگفت از سنگم زبونست و مار
تو هست مردی که کم داور میپیچ
چو حکم تو فرماید و اور بود
مُحالست چرخ دوباره دارد ترا
ره اینست روی از سریق مای
نصیحت کسی سودمند آیدش

مگر دست لطف شود یا نه

وگر نه نباید ز من هیچ کار

که پیش آدمم بر پلنگی سوار

که ترسیدم پای رفتن بیست

که سعدی مدار آنچه دیدی شگفت

چه برخیزد از دست کردار من؟

۱- در بعضی از نسخ پس از این بیت:

خدایا تو بر کار خیرم مدار

۲- در یکی از نسخ بجای پنج بیت پیش این سه بیت است:

یک دیدم از عرصه زنگبار

چنان هول از آن حال بر من نشست

نبسم کنان دست بر لب گرفت